

وقایع نعمت‌ان عالی

عناصر نارسی تمامی منقلب شده شربه قطره تبدیل یافته باران  
شدید نازل شد هر شب مضمون فرخی مضمون انا آرسدنا  
الریاح قنثیر سحابا عالمیا زواضع گردید و رحمت بر حمت  
میزول الغیث شامل آن بیابان شرب را نچه تخم شرب  
گشت و نخل شده نشانه همه نهال آبی گشت آفتی عظیم  
و عا هتی جسم لبکان اردوی معلی رسید غیر از خمیه ابر که به  
طناب باران تمام بود همه از باد باره شده و پاره که  
بادی بادی فساد آن نمود بآب برفت و ناره و پود باران  
تمام صرف رخت باران گردید و تو شکی سبیل هم را  
در هم چسبید از افواج سیبه و مرحله برخی که باراضی  
پست راضی شده بسرمی بردند زنجیر موج در پا و طوق گرداب  
ورگردن بزندان مات شتافتند و همی که مهابا از باد و آب  
نه کرد و هر چه باد و باد گویان از سر آب

نقطه نازل شد هر شب مضمون فرخی مضمون انا آرسدنا  
الریاح قنثیر سحابا عالمیا زواضع گردید و رحمت بر حمت  
میزول الغیث شامل آن بیابان شرب را نچه تخم شرب  
گشت و نخل شده نشانه همه نهال آبی گشت آفتی عظیم  
و عا هتی جسم لبکان اردوی معلی رسید غیر از خمیه ابر که به  
طناب باران تمام بود همه از باد باره شده و پاره که  
بادی بادی فساد آن نمود بآب برفت و ناره و پود باران  
تمام صرف رخت باران گردید و تو شکی سبیل هم را  
در هم چسبید از افواج سیبه و مرحله برخی که باراضی  
پست راضی شده بسرمی بردند زنجیر موج در پا و طوق گرداب  
ورگردن بزندان مات شتافتند و همی که مهابا از باد و آب  
نه کرد و هر چه باد و باد گویان از سر آب

باد و دم عربی بیضا ابتدا کننده ظاهر سازنده  
دوام عا هتی جسم لبکان اردوی معلی رسید غیر از خمیه ابر که به  
طناب باران تمام بود همه از باد باره شده و پاره که  
بادی بادی فساد آن نمود بآب برفت و ناره و پود باران  
تمام صرف رخت باران گردید و تو شکی سبیل هم را  
در هم چسبید از افواج سیبه و مرحله برخی که باراضی  
پست راضی شده بسرمی بردند زنجیر موج در پا و طوق گرداب  
ورگردن بزندان مات شتافتند و همی که مهابا از باد و آب  
نه کرد و هر چه باد و باد گویان از سر آب

و تاج نخبان عالی  
مراز طرفان در پناه خواهد داشت  
بمان وقت جواب داد که من  
بود از زود شفقت نادر داد  
در دمار از خون غلبه السلام  
کسی که از غایب او بپناه آید  
در روز دوشنبه

بگذشتند آب از سر ایشان گذشت گریه آنکس که وعده سنا و حی  
إِلَى الْجِبَلِ تَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ انْجَازِ مَنُودَهُ بِرَفْرَازِ تَلِّ وَقَلْبِهِ  
جبل برآمده فریقی هوشمند که از فطرت بلند و مدینه چند  
اختیار کرده بودند تا صبحدم از ارم و اطمینان قدم در هر  
امن و امان می زوند زمانی که گرداب آفتاب از چشمه  
نورانی دریای فیض لم یزلی نمایان شده قطرات انجم را  
بیم صبح در کشید ملاح قضا به تیغ خورشید رستمهای باران  
برید غراب سحاب با اصل افق رسانید محصوران قلیل القدر و  
کثیر الاقتدار ذره وار از روزنهای حصار برآمده بر اوج و مدح حله که  
بامداد قطرات نازل نیزه کلک کاتب گشته بمضمون صدق مشغول  
وَسَعَى فِي خَرَابِهَا كِتَابَهُ فَمَثَلَهُ كَمَثَلِ صُفْوَانَ عَلَيْهِ  
تَرَابُهَا نَاصِبَةٌ وَأَبْلَى فَتَرَكَهُ بَرَانٌ تَكَاشَتْهُ بُوَدُ رَسِيدَهُ  
همچو موج شمشیر کشیده سر پای غازیان را حباب بجزینا

بمان وقت جواب داد که من  
بود از زود شفقت نادر داد  
در دمار از خون غلبه السلام  
کسی که از غایب او بپناه آید  
در روز دوشنبه  
نوع علی  
نیزار علی الصلوة  
تا شب سه سگوت  
کنعان فوق نشاند  
انجازه کبر است  
در آرزو حاجت  
بسیار سکون  
بلنداب  
کرده و بالا  
کتاب  
جای خود است  
کرده و بالا  
کتاب

در روز دوشنبه

در روز دوشنبه

از ایزد بزرگوار به خاطر آنکه...  
بزرگوار است از نظر ایشان...  
معتادان فدا طلبان و فداکاران...  
غیاظ غیظ و در درود نیت...  
سزاوار است و بوند اهل کعبه...  
دفاع نیتان عالی

ساختند و آنچه از بنیاد سپید و مرطوب باقی بود بانمای حیات  
ایشان بهواری کرده بنا بهواری تمام چون سپیل بر سر گردگان  
افواج در عهد سالم خان حبشی در مناک تاریکی خسرتیه  
و غار را بر عمار حجان داده ماصدق <sup>تار کیم است بعضه آهونا</sup> ظلمات که بعضها  
نقوت بعضی ظاهر ساخت لاجرم در آن ظلمت از ظلم آن  
سید دلان سالم مانده جرعه از آب حیات حشید لطف الله فنا  
به لطافت آگیل از دریای قمار جمعیت آن مشهوران کبکنا  
رسید و از آن در طره غوک وجودش حسین حسین از کام ننگ  
بلا خاص یافت یعنی بهمانه توپ انداختن به سپاه عراق  
توپ خود را کشید آنجا کمال جگر داری بکار برده توپچی دل  
میداد بجزوا سے این مصرعه خالی کن و بر کن که همین می مانده  
باری آن قدر پر گفت که بشوق کلامش التوا <sup>توبه</sup> زرا از گو ایل  
مغظمه و بو از میت موزنه خالی کردند <sup>جمع باروت</sup> مشنوسه

نایتان مباران کوز در وقت...  
و عمار آنچه بنیاد ایشان...  
غلمکمان از در لفظ ایشان...  
کرده سپهر سلطان...  
ناخت آرزو از...  
خان حبشی که بیای از...  
و غار بار عمار حجان...  
سختین او از مناک و در...  
توغین و کیم...  
تاریک فریبش...  
بود در غار...  
درد و سالم و سالم...  
ظلمت از ظلمت...  
چون کیم...  
ست ابرادش...  
نیت...  
مع لطیف و جل مع...  
حادر بعضی جلسا...  
ادمان از احوال...  
با اور استناره کردن...  
ظلمت نیست...  
کردن قند کردن...  
آوردن این الفاظ...  
توغین ایچ...  
مقنند...  
درد فنی...  
کلامی کلام...  
دماده ایچ...  
غرافت نیست...  
۵

وقایع نهمین سال  
 در روزی که در راه بود  
 در آن روز که در راه بود  
 در آن روز که در راه بود

گویند او دوید و پس توپ شدن  
 استغفر الله من غلط است آنچه نمود  
 طلب آمدن کوشش خود را در مقام برآید  
 او حاجت دویدن و پنهان شدن ندا  
 کز ابتدای محسره که خود در میان نبود  
 بکسی که راه بود از و تا به فوج شاه  
 گرمه میکشید که چیزی عیان نبود  
 لیکن نشاید از اسرافضاف درگذشت  
 داریم چون دلیل برین کوجان نبود  
 نزدیک توپ رفت و نمود از صد آنگ  
 مارا ازین گناه ضعیف این گمان نبود  
 مرا از آن ذکر ۱۲  
 لهذا حضرت خدیو کشورستان به جائزه این کار نمایان  
 ازین رو که کما کجرات کرده در غایت سربازان  
 شمشیری بجان شجاعت نشان بر دست فرمودند جمشید جان  
 که چنانچه هر دویشش از مدام تنور چون جام

در آن روز که در راه بود  
 در آن روز که در راه بود  
 در آن روز که در راه بود  
 در آن روز که در راه بود

در آن روز که در راه بود  
 در آن روز که در راه بود  
 در آن روز که در راه بود  
 در آن روز که در راه بود

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيد المرسلين اجمعين  
صلى الله عليه وعلى  
آله الطيبين الطاهرين  
السلامة اجمعين

و اما بعد اعلم ان  
العلم من شانه العلم  
والعلم من شانه العلم  
والعلم من شانه العلم  
والعلم من شانه العلم  
والعلم من شانه العلم  
والعلم من شانه العلم  
والعلم من شانه العلم

شرفنا و شرفنا و شرفنا  
و شرفنا و شرفنا و شرفنا  
و شرفنا و شرفنا و شرفنا  
و شرفنا و شرفنا و شرفنا  
و شرفنا و شرفنا و شرفنا  
و شرفنا و شرفنا و شرفنا  
و شرفنا و شرفنا و شرفنا  
و شرفنا و شرفنا و شرفنا

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيد المرسلين اجمعين  
صلى الله عليه وعلى  
آله الطيبين الطاهرين  
السلامة اجمعين

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيد المرسلين اجمعين  
صلى الله عليه وعلى  
آله الطيبين الطاهرين  
السلامة اجمعين

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيد المرسلين اجمعين  
صلى الله عليه وعلى  
آله الطيبين الطاهرين  
السلامة اجمعين

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيد المرسلين اجمعين  
صلى الله عليه وعلى  
آله الطيبين الطاهرين  
السلامة اجمعين

بسم پر از باد بود و بدام در کنار دردمه همچو رخسار در به  
همیشه ۱۱

خم افتاده و قه که شیاطین لائس<sup>۱۲</sup> مثال قوس قرح  
دا تره کشیدند او نیز دست به تیر و گمان برد اما دست بر او نما  
ای گروه شدند ۱۲  
دید ه بسان کمان برگشت و گوشه گزنت بنوعیکه پی بنزدند

**بیت**

خواهی که از کشاکش دم شستوی خلاص بایدر خلوت گوشه بسان کمان گرفت  
در شرح شریع اکثر نسخ این بیت رفو نموده ۱۳

از انجا بجانب سیده عزت خان گرم عنان شده رسیدند از آمین  
پینه ایل تلوا ۱۳

تسخ و سنگ دل چند ان آتش فتنه حست کرد و او از و ما حاضران

بر آمد خان مذکور قرار بر قرار اختیار نموده کوه سلامت

را اسپه پاسه پیدا شت قضا از زمین آن نوکنده

از باران گل شده بود لاجرم از ان لائس تا همیشه سرد و از بند کور

چون نقش قدم پاسه بند گردید و آن بجز و پایان ببرد نقشش

رسیده مهر پازده خواستند که از سر تن جدا کنند افتخار ۱۴

از قوس قرح  
کمان شرف  
قوس قرح  
باید گوشه  
۱۲  
دانا از قدرت قوس  
کمان شرف  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰

۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰



دفاع نجات عالی  
عالم درین روزگار  
حضرت پادشاه که پادشاه عالم  
بودند بجای همه شیاطین لایزال  
عقلیان افتاده بودند از دست  
عقل و انانیت سواری بخوان  
در راه راه سر آرد و در دست  
پوشیده بگردانند بگردانند

که پادشاه از مقید شدن شاه عالم مطلق العنان شده  
در سلک نیکوگران بود بحسن در آمده خان مذکور را شناخت  
گفت این عزت خان است که بخواری تمام دست بند داده  
و میر آتش سرکار حاضر شریفی است که در آب و گل بزرگتعالی  
از سیه بختی افتاده ازین خبر تعجب اش چون شعله بگی انگشت حیرت  
شدند و لبان شرر سراپا نقطه شک گایه نگا به از استجاب  
خط بطان بر سخفش می کشیدند و لجه بکل استیاد از منم کن  
از انکار می زدند و تعجب آنقدر لاجول گفتند که شیطان  
گریزان شد و میر آتش در گل افتاده در دیده از گفتن خنق  
مین نامر و حکمته مین و مین پشیمان بهر حال قرار نیست  
که او را زنده به قلعه برند تا محصوران که از اطاعت حسین و تنگ  
شده هر روز جمعی بیرون میسرند تا شام او مشغول باشند  
دور نیولا که تقویق فستج سده سالک با قوع آمده غراب صنان

که پادشاه از مقید شدن شاه عالم مطلق العنان شده  
در سلک نیکوگران بود بحسن در آمده خان مذکور را شناخت  
گفت این عزت خان است که بخواری تمام دست بند داده  
و میر آتش سرکار حاضر شریفی است که در آب و گل بزرگتعالی  
از سیه بختی افتاده ازین خبر تعجب اش چون شعله بگی انگشت حیرت  
شدند و لبان شرر سراپا نقطه شک گایه نگا به از استجاب  
خط بطان بر سخفش می کشیدند و لجه بکل استیاد از منم کن  
از انکار می زدند و تعجب آنقدر لاجول گفتند که شیطان  
گریزان شد و میر آتش در گل افتاده در دیده از گفتن خنق  
مین نامر و حکمته مین و مین پشیمان بهر حال قرار نیست  
که او را زنده به قلعه برند تا محصوران که از اطاعت حسین و تنگ  
شده هر روز جمعی بیرون میسرند تا شام او مشغول باشند  
دور نیولا که تقویق فستج سده سالک با قوع آمده غراب صنان

از انکار می زدند و تعجب آنقدر لاجول گفتند که شیطان گریزان شد و میر آتش در گل افتاده در دیده از گفتن خنق مین نامر و حکمته مین و مین پشیمان بهر حال قرار نیست که او را زنده به قلعه برند تا محصوران که از اطاعت حسین و تنگ شده هر روز جمعی بیرون میسرند تا شام او مشغول باشند دور نیولا که تقویق فستج سده سالک با قوع آمده غراب صنان

دور نیولا که تقویق فستج سده سالک با قوع آمده غراب صنان  
دور نیولا که تقویق فستج سده سالک با قوع آمده غراب صنان  
دور نیولا که تقویق فستج سده سالک با قوع آمده غراب صنان



وقالت غنم... مال  
میرزا...  
دست...  
آنست...  
میرزا...  
دست...  
آنست...

اینست...  
میرزا...  
دست...  
آنست...  
میرزا...  
دست...  
آنست...

بمی زده باد ستار خودش دست گردن استند جلال بخا لب سپر  
سراه خان که سر بر راه گریز سحر ادور گل مانده بود ریشش گرفته  
کشیدند و سینه کرده بر در ملال زدند و بستند و دوازه  
منصب و اوردید را نیز از آب و گل با یا سکتا کریمه  
و قطعنا هم اثنی عشر امبیطا و اثنا به همین وضع دستگیر  
کرده چاشنی کل امیر و یک کسب صحبت می چشانیدند  
گلو و اشر با صبر در رقی الله و لا تقنوا فی الاخرین  
مفسدین الحاصل همه را با عرت خان بیعت  
پیش انداختند و به قلمها نهادند  
اسی و استان بیند این خصمها چه کردند  
مارا چه بود در دل بر حال ما چه کردند  
را و پورشش نهادند دست کشش کشادند  
بر کار او ستاوند سیر او ادا چه کردند

میرزا...  
دست...  
آنست...  
میرزا...  
دست...  
آنست...

میرزا...  
دست...  
آنست...  
میرزا...  
دست...  
آنست...

میرزا...  
دست...  
آنست...  
میرزا...  
دست...  
آنست...

میرزا...  
دست...  
آنست...  
میرزا...  
دست...  
آنست...















بسیار از این کلمات در کتب لغت و معنی آمده است و در این کتاب نیز به شرح آمده است  
بسیار از این کلمات در کتب لغت و معنی آمده است و در این کتاب نیز به شرح آمده است  
بسیار از این کلمات در کتب لغت و معنی آمده است و در این کتاب نیز به شرح آمده است

سالی او بار بلبه پروازی کرده باشند و بی  
بوت سار طبعی که از موج دریا بیرون آید  
کُلُّ الْبِطْرِ قَدْ قَعَدَ مَلُومًا حَسْبُكَ  
مخاطب شده بر ساحل بحر مکننت عدت قلزم شروت نشسته  
معم بخورده باشد بلکه مناسب حال رقیب و موافق عجب  
شیرت این است که آدمی در قام تسلیم بوده بنفیر توان  
تَمَسَّكَ اللَّهُ بِضُرْفِ لَأَكَا شَفَلَهُ الْإِهْوَا  
و ان توردی بخیر فلا راد بعصمه رضا  
بعضا دبدو حکم لیکم لانا سوعه  
مانا تگد و لا تفرحو ابعانکم زفود  
سرد و نعمت و فتور و قصور نعمت متغیر نه گردد چنانچه  
اطفال شیر از فکرمال سیر از غم  
احمال خواندن نصاب مشغول مرفه الحال

بسیار از این کلمات در کتب لغت و معنی آمده است و در این کتاب نیز به شرح آمده است  
بسیار از این کلمات در کتب لغت و معنی آمده است و در این کتاب نیز به شرح آمده است  
بسیار از این کلمات در کتب لغت و معنی آمده است و در این کتاب نیز به شرح آمده است  
بسیار از این کلمات در کتب لغت و معنی آمده است و در این کتاب نیز به شرح آمده است  
بسیار از این کلمات در کتب لغت و معنی آمده است و در این کتاب نیز به شرح آمده است

گفتن و میباشند بر آن کاره آنگاه که در این کتاب نیز به شرح آمده است

بسیار از این کلمات در کتب لغت و معنی آمده است و در این کتاب نیز به شرح آمده است  
بسیار از این کلمات در کتب لغت و معنی آمده است و در این کتاب نیز به شرح آمده است  
بسیار از این کلمات در کتب لغت و معنی آمده است و در این کتاب نیز به شرح آمده است







و قال لعنه الله على  
 المشركين الذين  
 عذبوا رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم  
 في مكة  
 و قال لعنه الله على  
 المشركين الذين  
 عذبوا رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم  
 في مكة

در نواحی دیده صفت کشیده جست و جوی و باسے ہو کے  
 کنند تا کور باطنان محصور که از بے آبر و گے مانند رطوبت  
 رطوبتی در پس پرده عنکبوتی حصار اند همچو حواس اعنی  
 جمع شوند بعد ازان خود لبسان نوز بصر به بطریق انعکاس  
 برگشته بگوشه رفتہ منتظر باشند تا هر گاه بر جسم  
 چون چشم انجم بدینند زود تر از نگاه به درون قلعه  
 برسند ما موران به چشم گفتہ بیاسے بروج مانند  
 اصابع پیوستند و مقارن این حال جمعے بر فراز  
 ربه نمودار شدند اهل بنیش چشمکے با هم زدند که  
 آنچه مطلع نظر بود رخ نمود و جمعیت به چشمان چشم  
 پوشیده از نجات بعینہ چون صور مریات  
 ہمہ در ملتحمہ حصار منطبق گشته درین لحظه  
 اگر فستید نقب را هم چو خطوط شعاسے

و قال لعنه الله على  
 المشركين الذين  
 عذبوا رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم  
 في مكة  
 و قال لعنه الله على  
 المشركين الذين  
 عذبوا رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم  
 في مكة

شعر

و قال لعنه الله على  
 المشركين الذين  
 عذبوا رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم  
 في مكة





و کا مع منتخان عالی الکسر زاعت بلخ از ان  
را بسبب گشت حرکت شطرنج بازان  
ضرداری میشود و خان در صل  
تو رفتن پر خیمه باد شاه و مورا  
هم طبعان مصلحت و تو  
ایستادم و کاران لقب از تو  
ستند تو می یعنی از تو  
عایت آن شاه سگرمه با  
بر شاه رسیدت شب بگشت  
خیمه باد شاه  
بها طاعت

میرسانید از نحوست آن شوم طبعان لحنی بجا نه  
شاه مانند گشت رسید و حاضران بساط میدان  
هنگی مات شدند مگر چندی که چون مهره طرح از آغاز  
بازی داخل نبودند حقا که فائس به بازان قلعہ حرلیف  
قماری عجبی بکار بردند اول شب آگاه شده و در  
بازی پیش دیده پس نشسته آن بر چهار را بچو خانها سے  
بے پناه شطرنج خالی گذاشتند از اتفاقا قات  
غیر پیدا اینکه بکے از مرحله در آن سرکار  
خاصہ شریفہ در آن حین که حین رسیدہ بود بجای  
اعداد را خالی دید پیدا شدت که بر تو آفتاب شجا  
بر ساکنان این مکان نیفتاده لهذا انتهای ذوالقعودہ  
نشستن خود را عنقریب یافتہ بیج را چون قرص قر  
در سلخ بے نور گذاشته اند و از بیم ذوالکجه قربان شدن

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰

در سلخ بے نور گذاشته اند و از بیم ذوالکجه قربان شدن

وقایع انوشیروان عالی

بر این سبب که در این کتاب  
صداقتی که در این کتاب  
که در این کتاب

قالبی که در این کتاب  
در این کتاب  
این کتاب

مانند لاله قالبی تهی کرده غافل از اینکه نجوست تحت الشعاع  
شعله لقب را به نظر آورده بمحض سعادت اختر چنان  
احترام در نمی آیند که سباده احوال او در حق که حجاب خورشید  
آتش خواهد شد ماه بگیرد ایشانرا بختوف مرگ از نور حیات  
کاری سازد هنوز سایه زمین نقاب آفتاب بود که بستیاری  
کند و پامردی نزدیکان بسجی و اجتهاد بے پایان جمعی ایشانرا  
بجای دشمنان فرستاد و زبان حال تفسیر آیه الا اخذنا  
یوم صد بعضی را بعضی را بر کف دست سجان شد طمع  
که شمشیر بنام او شود و شمشیر بکار برده دیگر از او خبر نکرد و خود وقت  
خبردار شد که همه سوختند و تنگنویان مرحله که در آن  
زمان بر صیغه آلتی هم آخ الموت عقد اخوت با غفلت  
بس بودند بر سیدین سنگها سگران خواب نشان  
سنگین شد چندانکه خدا بردار و شمار آن جماعه مرجم  
آباز تر خاکسند

از این کتاب  
که در این کتاب  
که در این کتاب  
که در این کتاب

این کتاب  
که در این کتاب  
که در این کتاب  
که در این کتاب

و مانع نفعنا انعالی  
 و در پشت ندرست و اگر کسی  
 غلطی لغو در جرم را بجای صلی  
 مساوی انقلون او مان بکزار و نو  
 این غصه از بجای دیگر نثار است  
 علیه و مسلم یک هزار و هشتاد و دو  
 پلک شده سال بجزرت نبوی صلی الله  
 بطن مطلقه در ان سنگ بازی  
 جات اعلی است در سال که انما  
 دانه با طقه با طقه انما  
 نقطه در دانه و انما  
 از انشای دانه

که پرکار چرخ پرکار نقطه جمیع اجل را منتوای دانه خارجیات  
 ایشان ساخت بعد دو سال هجری مساوی افتاد ایامی  
 غیبی آنکه شاید این همه آدم و رساله کشته میشوند  
 خدا کند که از ان طرف نیز جمعی کشته شده باشند  
 و آن کشتنی با خون آگاه شدند که در مرحله آدم زنده نیست  
 چنانکه در جسد موسی به مجرد انطفای حرارت غریزی  
 در انتفاک هوا که طبعی حرارت غریزی و هوا  
 غیر طبعی عمل می نمایند فوراً در ان مو جال و مرحله آمده آ  
 جاها را که با دوران غازی در مدت چهار ماه جرت  
 آورده بودند متصرف شدند از انجا که عدالت حضرت  
 با و شاه دادگستر عدل پرور بچنین ناسفته را ضعی  
 نشد حکم قضا توأم بسرکردگان اعم مشرف مسدود  
 یافت که جمعی کثیر بعد از ان ستم پیشگان شری

خدا در نیز غصه چندان است  
 مکه یا در کشتنی پای بیست  
 ست در لغو از کشتنی ان  
 مکه غریزی مندرید بیرون  
 بن نفعین غریزی و کرم با طقه  
 را در غریزی مندرید بیرون  
 در جسد موسی به مجرد انطفای  
 حرارت غریزی و هوا  
 در انتفاک هوا که طبعی حرارت  
 غریزی و هوا  
 غیر طبعی عمل می نمایند فوراً  
 در ان مو جال و مرحله آمده آ  
 جاها را که با دوران غازی در مدت  
 چهار ماه جرت  
 آورده بودند متصرف شدند از انجا  
 که عدالت حضرت  
 با و شاه دادگستر عدل پرور  
 بچنین ناسفته را ضعی  
 نشد حکم قضا توأم بسرکردگان  
 اعم مشرف مسدود  
 یافت که جمعی کثیر بعد از ان  
 ستم پیشگان شری

بناختن انجا که از انجا  
 در جسد موسی به مجرد انطفای  
 حرارت غریزی و هوا  
 در انتفاک هوا که طبعی حرارت  
 غریزی و هوا  
 غیر طبعی عمل می نمایند فوراً  
 در ان مو جال و مرحله آمده آ  
 جاها را که با دوران غازی در مدت  
 چهار ماه جرت  
 آورده بودند متصرف شدند از انجا  
 که عدالت حضرت  
 با و شاه دادگستر عدل پرور  
 بچنین ناسفته را ضعی  
 نشد حکم قضا توأم بسرکردگان  
 اعم مشرف مسدود  
 یافت که جمعی کثیر بعد از ان  
 ستم پیشگان شری

بناختن

مشاوران و مستشاران  
مستخلص از کتابخانه  
سید علی حسینی نقاش

تاریخ حیات از مؤلف  
صفت

وقایع فخران عالی  
بیتان بوزند و آثار فخران

فرستاده مکان مذکور را مستخلص سازند گروهی نوبه  
بر سر آن بی سرو پایان که شقاوت پژوه تا ختم و آنان  
از رسیدن آن جمع پریشان گردیده بباد مرکب فارسیان  
میدان نصرت از هم پاشیدند غازیان منصور جای مذکور را  
بدست آورده استعمار ورز بدند چه توان گفت از سرد مهرمای  
روزگار که هنوز آن شعلگان بارق بسالت و شراران فلج زره  
بطالت جاگرم نگرده بودند که فستید دار لقب دیگر  
را آتش زو باز آن ابو لیب باعث هلاک جمعی  
مسلمانان شد بار دیگر سنگها سے برج دوم  
لوح مزار ساکنان مرعه و مورچال گردیدند و بی نامیر  
جم غفیر بعفران رسیدند **انالله وانا الیه راجعون**  
از واقعه آن روز سنگامه شکار قوش اشکارا می شد  
سرپا بر سر شکار قضا طماق برج بر میداشت چندین هزار  
سرتوشچیان

بیتان بوزند و آثار فخران  
تاریخ حیات از مؤلف  
صفت  
مشاوران و مستشاران  
مستخلص از کتابخانه  
سید علی حسینی نقاش  
تاریخ حیات از مؤلف  
صفت  
مشاوران و مستشاران  
مستخلص از کتابخانه  
سید علی حسینی نقاش  
تاریخ حیات از مؤلف  
صفت  
مشاوران و مستشاران  
مستخلص از کتابخانه  
سید علی حسینی نقاش

مشاوران و مستشاران  
مستخلص از کتابخانه  
سید علی حسینی نقاش





